

مورخ ۱۷ فوریه ۱۹۱۳ در جمع اساقفه ها و پروفسورهای مشهور در منزل اسقف منی^۱ در پاریس: درباره پاسخ به برخی سوالات

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



مورخ ۱۷ فوریه ۱۹۱۳ در جمع اساقفه ها و
پروفسورهای مشهور در منزل اسقف منی^۱ در پاریس:
درباره پاسخ به برخی سوالات^۲

(خطابات جلد سوم، ص. ۶۱-۶۷)

(فرمودند:)

احوال حضرات را بپرس.

(اسقف عرض کرد الحمد لله سلامتیم و مسرور از تشریف فرمائی مبارک؛ فرمودند:)

من هم بسیار مسرورم و خشنودم از ملاقات شماها.

(عرض کردند: ما مسروریم از این که شخصی که از قبل خدا است و از خدا پیام آورده، در این منزل

¹ Monnier (added correction)

² بیانات مبارک در منزل اسقف مینه با حضور جمعی از اساقفه و پرفسورهای مشهور پاریس شب ۱۷ فوریه



ORIGINAL



AUDIO

تشریف فرما شده؛ فرمودند:

هر انسان که قوهٔ سامعه دارد، از جمیع اشیاء اسرار الهی می شنود و جمیع کائنات پیام الهی را به او می رسانند.

(عرض کردند: اگر اذن می دهید، سؤالی عرض کنیم؛ فرمودند:)

بسیار خوب.

(عرض کردند چون ما در مدرسه و زمرة کشیشانی، می خواهیم بدانیم مسیح که بوده؛ و چه بوده؛ فرمودند:)

همانطور که در انجیل مذکور است؛ لکن ما شرح می دهیم، نه آنکه به ظاهر عبارات و اعتقادات صحبت می داریم. مثلاً در انجیل یوحنا است که ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. مسیحیان محض شنیدن معتقد می شوند لکن ما شرح می دهیم تفسیری می کنیم که عقل قبول کند و برای نفسی مجال اعتراض نماند. این مسئله را مسیحیان اساس تثلیث قرار داده اند. اما فلاسفه بر آنها اعتراض می کنند که تثلیث ممکن نیست و حضرات مسیحیان بیان و تفسیری نمی کنند که هر فیلسوفی قبول کند. چون محض لفظ و اعتقاد است، فلاسفه قبول نمی نمایند و می گویند چطور می شود که سه، یکی شود و یکی سه. ما می گوئیم این بدویت زمانی نیست، زیرا اگر این بدویت زمانی باشد، پس کلمه حادث است، نه قدیم. اما مراد از کلمه این است که عالم کائنات به منزلهٔ حروف است و جمیع بشر به منزلهٔ حروف است. حرف منفرداً معنی ندارد، معنی مستقل ندارد. لکن مقام مسیح، مقام کلمه است که معنی تام و مستقل دارد، لهذا کلمه گفته می شود. و مقصد از معنی تام، فیوضات کالات الهیه است چه که کالات سائر نفوس جزئی است و از خودشان نیست و مستفاد از غیر است، لکن حقیقت مسیحیه دارای کالات تامه و مستقل است. مثلاً این چراغ روشن است، ماه روشن است، اما نورشان به ذاته لذاته نیست، مستفاد از غیر است، ولی حضرت مسیح مانند آفتاب است، نورش از خود او است، نه مقتبس از شخص دیگر، لهذا او را به کلمه تعبیر می کنیم، یعنی حقیقت جامعه دارای کالات تامه. و این کلمه بدایت شرفی دارد، نه زمانی. چنانچه می گوئیم این شخص مقدم از کل است یعنی از حیث شرف و مقام، نه زمان. نه آنست که کلمه اولی داشته باشد نه، بلکه کلمه نه اولی دارد، نه آخری. یعنی آن کالاتی که در مسیح ظاهر بود، نه جسد مسیح. آن کالات از خدا بود، مثل انوار آفتاب که در آینه است. و نور و شعاع و حرارت آفتاب کالات آفتاب است که در آینه جلوه نموده است. پس کالات مسیح تجلی و فیض الهی بود و معلوم است نزد خدا بود، الآن هم آن کالات نزد خدا است، جدا نیست، چه که الوهیت انقسام ندارد، زیرا انقسام نقص است و تعدد قدما لازم آید و این باطل است. یقین است در حضرت الوهیت، کالات منقسم نبود، بل مقام وحدت است خلاصه ما اینطور شرح می دهیم نه آنکه اقنوم ثلاثه می گوئیم که مسیح کلمه بود و نزد خدا بود و کلمه خدا بود، نه، بلکه شرح می دهیم.

(عرض کردند: بین امر حضرت مسیح و حضرت بهاء الله چه ارتباط و مشابهت است؟ فرمودند:)

اساس دین الهی یکی است. همان اساس که مسیح گذارد و فراموش شد، حضرت بهاء الله آنرا تجدید کرد، زیرا اساس ادیان الهی یکی است. یعنی هر دینی بدو قسم منقسم است. قسمی اصل است و تعلق به اخلاق دارد و تعلق به حقائق و معانی دارد و تعلق به معرفت الله دارد و آن یکی است، ابداً تغییر ندارد، زیرا حقیقت است، حقیقت تغییر و تبدیل ندارد. و قسمی دیگر فرع است و تعلق به معاملات دارد. این در هر زمانی به اقتضای آن زمان تغییر یابد. مثلاً در زمان موسی اساس و اصل دین الهی که تعلق به اخلاق داشت، در زمان مسیح تغییر نیافت، ولی در قسم ثانی اختلاف حاصل شد. زیرا در زمان موسی برای مبلغ جزئی سرقت، دست بریده می شد. به حکم تورات هر کس چشمی را کور می کرد، چشمش را کور می کردند؛ دندان می شکست، دندانش را می شکستند. این به اقتضای زمان موسی بود، اما در زمان مسیح مقتضی نبود، مسیح نسخ فرمود. همچنین طلاق از کثرت وقوع به درجه ای رسید که حضرت مسیح منع فرمود. به اقتضای زمان حضرت موسی ده حکم قتل در تورات بود و در آن وقت جز به آن، محافظه امنیتی نمی شد، زیرا بنی اسرائیل در صحرای تیه بودند. در آنجا جز به این احکامات سخت، ضبط و ربط ممکن نبود، اما در زمان مسیح مقتضی نبود تغییر کرد. اختلاف در این قسم فرع است، اهمیتی ندارد و متعلق به معاملات است، اما اساس دین الهی یکی است لهذا حضرت بهاء الله همان اساس را تجدید فرمود. اما اساس امر مسیح همه روحانی بود و اصل بود فروعاتی جز مثل طلاق و سبت تغییر نکرد. جمیع بیانات مسیح تعلق به معرفت الله و وحدت عالم انسانی و روابط بین قلوب و احساسات روحانی داشت و حضرت بهاء الله تأسیس سنوحات رحمانیه به اکمل وجوه فرمود. دین ابداً تغییر ندارد زیرا حقیقت است و حقیقت تغییر و تبدیل ندارد. آیا می شود گفت توحید الهی تغییر می نماید یا معرفت الله و وحدت عالم انسانی و محبت و یگانگی تغییر می شود؟ لا والله تغییر ندارد چرا که حقیقت است.

(عرض کردند ارتباط مسیح و بهاء الله با خدا چگونه است؟ فرمودند:)

مسیح فرمود پدر در من است، لکن این را به قوانین علمیه و عقلیه باید مطابق نمود، چه که اگر مطابق نباشد اطمینان و یقین تام حاصل نشود. یوحنا فم الذهب غیر از یوحنا معمدانی است، روزی در کنار دریا راه می رفت در اقامت ثلاثه فکر می نمود که چطور سه، یک می شود و یک سه. می خواست به عقل مطابق نماید. دید طفلی در کنار دریا آب دریا را در کاسه می ریزد. به او گفت، چه می کنی؟ جواب داد می خواهم دریا را در کاسه آب گنجایش دهم. گفت چقدر تو جاهل هستی، چگونه می شود دریا را در کاسه جای داد؟ طفل گفت کار تو از من غریب تر است که می خواهی اقامت ثلاثه را در عقل بگنجانی. پس یوحنا فهمید که ممکن نیست این مسئله را تطبیق به عقل نمود و حال آنکه هر چیز را باید تطبیق به عقل و علم نمود، و الا چگونه قابل قبول می شود. اگر من مطلبی بگویم و عقل شما قبول نکند، چگونه قبول می کنید؟ پس باید هر مسئله ای را تطبیق به عقل و علم نمائیم و تحقیق تام کنیم که چگونه پدر در پسر است. این ابوت و بنوت تفسیری است. حقیقت مسیح مانند آینه است که شمس الوهیت در آن جلوه نموده اگر این آینه

بگوید، این چراغ در من است، یقین صادق است. پس مسیح نیز صادق بود و از این تعدد لازم نیاید. آفتاب آسمان و آفتاب در آینه یکی است، تعدد ندارد. اینطور بیان می کنیم. باید تحرّی حقیقت نمود نه تقلید زیرا یهود منتظر مسیح بودند، شها گریه و زاری می کردند که خدایا مسیح را بفرست، ولی چون اهل تقلید بودند، وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد، انکار کردند اگر تحرّی حقیقت می کردند او را به صلیب نمی زدند بلکه می پرستیدند.

(عرض کردند آیا اتحاد ادیان ممکن است اگر ممکن است چگونه و کی حاصل می شود؟ فرمودند:)

وقتی اتحاد حاصل می شود که تقلید را کنار گذارند، حقائق کتب مقدّسه بمیان آید الآن سوء تفاهم در میان است، چون این سوء تفاهم و تقلید از میان برود، اتحاد حاصل شود. من در کنیسه یهودیان سانفرانسیسکو در مقابل دو هزار یهود صحبت داشتم که می خواهم مطلبی بگویم، ولی خواهش دارم گوش دهید تا تمام بیان کنم، بعد اگر اعتراضی دارید بگوئید. دو هزار سال است در میان شما و مسیحیان معارضه و اختلاف عظیم است و حال آنکه اگر تحرّی حقیقت شود، چنین نمی ماند. از سوء تفاهمی که در میان است، شما گان می کنید حضرت مسیح دشمن حضرت موسی بود، هادم شریعت تورات بود، تورات را محو کرد، ولی حال باید تحرّی حقیقت کنیم که این گان مطابق حقیقت است یا نه. چون ما تحرّی حقیقت کنیم می بینیم وقتی مسیح ظاهر شد که به حسب عقیده خود شما، به حکم تورات عمل نمی شد، اساس شریعت و دین از میان رفته بود. بختصر آمد و جمیع تورات را سوخت، یهود را اسیر کرد و مرتبه ثانی، اسکندر یونانی و ثالث، طیطوس سردار رومان، یهود را کشت، اموال را غارت و اطفال را اسیر نمود. در همچو وقتی حضرت مسیح ظاهر شد. اول فرمود تورات کتاب الهی است و موسی رسول الله؛ هارون، سلیمان، داود، اشعیا زکریا، جمیع انبیای بنی اسرائیل بر حق بودند. تورات را در آفاق منتشر نمود. هزار و پانصد سال تورات از فلسطین تجاوز نکرد، اما مسیح آنرا در آفاق منتشر ساخت. اگر مسیح نبود، اسم موسی و تورات البتّه به امریکا نمی رسید. یهود هزار و پانصد سال یک مرتبه تورات را ترجمه نمودند، اما مسیح ششصد مرتبه. حال انصاف دهید مسیح دوست موسی بود یا دشمن شما؟ می گوئید تورات را منسوخ کرد، من می گویم تورات و وصایای عشره و مسائلی که تعلق به عالم اخلاق داشت، ترویج فرمود، لکن این را تغییر داد که برای یک دینار سرقت نباید دست بریده شود؛ اگر کسی چشمی را کور کند، نباید او را کور کرد، دندان را بشکند، نباید دندانش را شکست. حال آیا برای یک میلیون می شود دست کسی را برید یا به جای چشمی چشمی را کور نمود یا به جای دندانی، دندان را شکست؟ گفتند نه، گفتم پس آنچه مقتضی نبود، حضرت مسیح بر داشت، نه آنکه خواست تورات را بهم بزند، چنانچه خود شما می گوئید امروز این امور مقتضی نیست. حال مسیحیان می گویند موسی پیغمبر خدا بود، هارون و پیمان بنی اسرائیل انبیاء الله بودند و تورات کتاب الهی، آیا این هیچ ضرری برای دین آنها دارد؟ گفتند نه، گفتم پس شما هم همینقدر بگوئید مسیح کلمه الله بود تا هیچ اختلافی نماند. برای این کلمه دو هزار سال ذلت کشیدید با آنکه موسی دوستی مثل حضرت مسیح نداشت.

باری سوء تفاهم بین ادیان سبب اختلاف است، چون این سوء تفاهم و تقلید رفع شود، اتحاد حاصل گردد. امروز منازعه ادیان در سر لفظ است. جمیع ادیان معتقد یک حقیقت فائضه ای هستند که واسطه بین خلق و خداست. یهود او را موسی و مسیحیان او را مسیح و مسلمانان محمد می نامند و بودائیان بودا و زردشتیان زردشت. هیچیک نبی خود را ندیده، اسمی شنیده اند، اما در معنی کلّ معتقد که حقیقت کامله ای واسطه بین خلق و خالق باید باشد. نزاعشان سر الفاظ است، و نه حقیقت یکی است. چنانچه اگر بدون اسم آن واسطه و حقیقت را برای یهود وصف کنیم، می گوید صحیح است، اما اسمش موسی است. برای هر یک وصف کنیم، به اسم نبی خود می چسبند و بر سر اسم نزاع می کنند، با آنکه به معنی و حقیقت همه مؤمن و متحدند. یهود مؤمن به مسیح است اما خبر ندارد و بر سر اسمی نزاع می کند.

خلاصه چند هزار سال است میان بشر نزاع و جدال است، خونخواری و خونریزی است. حال دیگر بس است. دین باید سبب محبت و الفت باشد، سبب یگانگی و وفاق باشد و اگر دین سبب عداوت شود، بی دینی بهتر است چرا که نتیجه ندارد، بلکه بالعکس نتیجه بخشد. خدا ادیان را فرستاد تا سبب الفت و محبت خلق باشد. حضرت مسیح جان خود را برای این فدا نکرد که مردم بگویند او کلمه الله است، بلکه برای این فدا شد تا عالم حیات ابدی یابد. آن بود که فرمود ابن انسان آمده حیات به عالم بدهد. لکن این اساس فراموش شد، تقلیدی به میان آمد و الفاظ ابن و اب و روح القدس ترویج و شهرت یافت و اساس اصلی فراموش گردید. مسیح فرمود اگر سیلی به صورت شما زند طرف دیگر بگردانید. این چه مناسبت دارد با وقوعات بالکان؟ این چه مناسبت دارد با نزاع بین کاتولیک و پروتستان که نهصد هزار نفر کشته شد؟ به تاریخ مراجعت کنید ببینید چه واقع شده. این چه مناسبت دارد با قول حضرت مسیح به پطرس فرمود شمشیر را غلاف کن. پس ما باید متمسک به اساس دین الهی شویم تا هیچ اختلافی نماند.

(عرض کردند: آیا می خواهید دین تازه ای ترویج کنید؟ فرمودند:)

مقصد ما این است که اساس ادیان الهی را از تقلید نجات دهیم، زیرا آفتاب حقیقت را ابرهای بسیار غلیظ احاطه کرده. می خواهیم از این ابرها بیرون آید و آفاق عالم را روشن و منور نماید و این ابرهای کثیف متلاشی گردد و نور آفتاب حقیقت بر کلّ بتابد، زیرا این آفتاب را نه اولی است و نه آخری.

(و بر خاستند، عرض کردند امید ما هم اینگونه اتفاق و صلح و اتحاد است و امیدواریم با شما متحد و متفق باشیم؛ فرمودند:)

امید من همچنان است که میان ما نهایت اتحاد حاصل شود، اتحادی که او را انفصال در پی نباشد.

(در اطاق دیگر چند نفر از اساقفه و پروفیسور ها قبل از حرکت مبارک، یک یک مشرف و همدیگر را در حضور مبارک معرفی نموده، عرض کردند از فرمایشات مبارک خیلی اظهارشکر می نمائیم، فی الحقیقه مؤثر بود سبب سرور کل گردید و امید ما هم صلح و اتحاد عمومی است؛ فرمودند:)

الحمد لله مقصد و امیدمان یکی است ولی باید بکوشیم تا این مقاصد تحقق یابد.

(عرض کردند کنگره ادیان در پاریس ماه جولای تأسیس خواهد شد، خواهش ما این است که دعوت آنها را قبول فرموده، تشریف بیاورند؛ فرمودند:)

دو سال است از حیفا حرکت کرده ام، باید مراجعت کنم. بعد از چهل سال حبس، دو سال مستمر در سفر و حرکت بوده ام، دیگر قوی به کلی تحلیل رفته، نمی توانم حرف بزنم.

(عرض کردند از کنگره ادیان ورقه ای به حضور مبارک تقدیم می شود که برای آن کنگره نطقی تحریر فرمائید که در آنجا خوانده شود؛ فرمودند:)

بسیار خوب.

